کدوی قلقله زن



بازنویس : لیلا حاجی علیاری
تصویر گر : [illegible]

مقداری که رفت ناگهان یک پلنگ تیز دندان از پشت درخت بیرون پرید و راه او را بست و گفت: آهای پیرزن کجا می‌روی؟ درست است که چاق و چله نیستی ولی باید تو را بخورم. پیرزن با ترس و لرز گفت: آقا پلنگه من خیلی لاغر هستم، راستش را بخواهید من از لاغر بودن خود خجالت می‌کشم، اجازه بدهید من بروم خانه دخترم، غذا بخورم تا چاق و چله بشوم. بعد بیام تو مرا بخور. پلنگ فکری کرد و گفت: حرف خوبی زدی، برو ولی یادت باشد من همین جا منتظر تو هستم. پیرزن خوشحال شد و به راهش ادامه داد.



هنوز مقدار زیادی نرفته بود که ناگهان شیر درنده از پشت درخت جلوی پیرزن پرید و با نعره بلندی گفت: آهای پیرزن کجا می‌روی؟ خدا نهار مرا رسانده، الان یک غذای مفصلی می‌خورم. پیرزن با ترس و لرز گفت: آقای شیر، سلطان جنگل، من فدایت شوم، خدا از بزرگی کمتان نکند. من لاغر و مردنی هستم، اجازه بده پیش دخترم بروم، خوب غذا بخورم تا چاق و چله بشوم، بعد می‌آیم تو مرا نوش جان کنی. شیر با خودش فکری کرد و گفت: باشه اجازه می‌دهم بروی، من همین جا منتظر می‌مانم تا برگردی. پیرزن خیلی خوشحال شد و به راه افتاد.

وازکوه گذشت تا به خانه دخترش رسید. دختر و نوه‌هایش از دیدن او خیلی خوشحال شدند. وقت شام که رسید، پیرزن تمام داستان جنگل را تعریف کرد. دختر و دامادش خیلی ترسیدند، اما پیرزن گفت: نگران نباشید، برای برگشتن به خانه‌ام فکری خواهم کرد.
چند روزی گذشت و وقت رفتن رسید. پیرزن به دخترش گفت: برو و بزرگ‌ترین کدوی تنبل این آبادی را بیاور و داخل آن را خالی کن تا من بتوانم درون آن بروم.



دخترش تازه متوجه نقشه مادر خود شد و پیرزن به درون کدو رفت و سپس کدو را از بالای کوه به پایین قل داد.
کدو قل قل زنان به جنگل رسید و آقا شیره از کدو پرسید: کدو قلقله تنبل، ندیدی پیرزن تو جنگل؟ پیرزن صدایش را عوض کرد و گفت:

ندیدم کسی آن بالا — هلم بده تو حالا — هلم بده به پایین — قل بخورم رو زمین

کدو به آقا پلنگه رسید. پلنگ تا کدو را دید جلو پرید و گفت: کدو قلقله تنبل، ندیدی پیرزن تو جنگل؟ پیرزن دوباره صدایش را عوض کرد و گفت: ندیدم کسی آن بالا   هلم بده تو حالا   هلم بده به پایین   قل بخورم رو زمین
کدو به آقا گرگه رسید. آقا گرگه نگاهی به کدو انداخت و متوجه حقه پیرزن شد. غرش کنان گفت: ای پیرزن حیله‌گر، می‌خواهی مرا گول بزنی؟



الان یه لقمه چپت می‌کنم. گرگ روی کدو پرید و کدو شکست، پیرزن از داخل آن بیرون آمد، ولی گرگ درون کدو گیر افتاد. پیرزن دو پا داشت و دو پای دیگر هم قرض کرد و به طرف خانه‌اش فرار کرد، تا به خانه‌اش رسید. او از خداوند تشکر کرد که توانسته دختر و داماد و نوه‌هایش را ببیند و از دست سه حیوان بدجنس فرار کند.

انتشارات آفتاب نقش

نام کتاب : کدوی قلقله زن
ناشر : آفتاب نقش
بازنویس : لیلا حاجی علیاری
تصاویر : یلدا نعیمیان
اجرای پشت جلد : محمد کرباسی
نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
چاپخانه : دانش پناه
قیمت : ۲۵۰۰ تومان
مرکز پخش کتاب آیدا : ۶۶۳۶۱۳۱۵ - ۰۹۱۲۴۷۷۸۹۸۴

قیمت ۵۰۰۰ تومان





سرشناسه : حاجی علیاری ، لیلا ، ۱۳۵۶
عنوان و نام پدیدآور :کدوی قلقله زن / بازنویس لیلا حاجی علیاری ؛تصویرگر یلدا نعیمیان
مشخصات نشر : تهران : آفتاب نقش ۱۳۸۹۰ .
مشخصات ظاهری : ۸ صفحه.:مصور(برجسته رنگی) .
شابک : ۵-۰۲-۶۰۳۸-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یاداشت : گروه سنی : ب .
موضوع : افسانه های عامه
موضوع : داستان های حیوانات
شناسه افزوده : نعیمیان ، یلدا ، تصویرگر
رده بندی دیویی : ۱۳۸۹ک ۱۷۲ ح ۳۹۸/۲ دا
شماره کتاب شناسی ملی : ۲۱۱۲۳۱۰
ISBN:978-600-6038-02-5